

درباره وجه تسمیه دهخوارقان

این بحث آقای دکتر علی‌اشرف صادقی درباره لفظ دهخوارقان جزء مباحثی است که به شاهنامه فردوسی مربوط می‌شود. زیرا که خاندان نخبورگان (نخبرجان) از خاندانهای عهد خسرو پرویز و یکی از هفت خاندان بزرگ دوره ساسانیان بوده‌است و ده خوارقان مرکز این خاندان و محل کنج بوده‌است که از خسرو پرویز به ایشان رسیده بوده است.

«سیمه‌خ»

شهری که میان تبریز و مراغه واقع شده و امروز آن شهر نامیده می‌شود و سابقاً به دهخوارقان موسوم بود و در جغرافیای منسوب به موسی خورنی به صورت **nihorakan** آمده، در کتابهای تاریخ و جغرافیای اسلامی به صورتهای زیر دیده می‌شود:

ده نخبرجان (یاقوت، ذیل همین کلمه) ،

خَرَقان (یاقوت، ذیل ده نخبرجان و ذیل خرقان - مشترکاً و ضمناً یاقوت، ذیل خرقان؛ احسن التقاسیم مقدسی، چاپ لیدن، ص ۳۸۲، ۳۸۳؛ کتاب الخراج تصانیف ابن جعفر، چاپ لیدن، ص ۲۱۳؛ مسالک الممالک اصطخری، چاپ لیدن، ص ۱۸۱ ح) ،

داخِرَقان (صورة الارض این حوقل، چاپ بیروت، بدون تاریخ، ص ۲۸۹؛ احسن التقاسیم، ص ۳۷۴؛ اصطخری، ص ۱۸۱؛ المسالک والممالک ابن خردادبه، چاپ لیدن، ص ۱۲۵؛ حدود العالم، تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۵۹ (در متن بتصحیف: داخرتاب) ،

دهخوارقان (نزهة القلوب حمدالله مستوفی، تصحیح لیسترانج، ص ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۲۴۱؛ چاپ دیرساقی، ص ۹۱، ۹۰، ۹۹) ، موعود انسانی و طغایات شرقی

دهخوارقان (روضات الجنات و جنات الجنان حافظ حسین کر بلائی تبریزی، تصحیح جعفر سلطان‌القرائی، ج اول، ص ۴۱) ، موعود انسانی

ده الخرقان (کتاب الخراج، ص ۲۱۳) ،

دخَر اَقان (اصطخری، چاپ مصر ۱۳۸۱ / ۱۹۶۱، ص ۱۵۸) ،

دِخِرَقان (مسالک و ممالک اصطخری، متن فارسی، تصحیح ایرج افشار، ص ۱۵۶ ؛

نسخه بدل متن عربی همین کتاب) ،

دیه خو ارقان (نزهة القلوب ، تصحیح لیسترانج، ص ۱۹۷) ،

دهجرقان (نسخه بدل متن عربی اصطخری) ،

دوخارقان (يك نسخه قديمی نزهة القلوب ، بنقل سلطان القرامی در حواشی ج اول
روضات الجنات ، رك. بعد ازین) ،

ده خیرجان (باریه دومینار در فرهنگ جغرافیائی ... ایران ... ، ص ۲۴۷، ۲۵۵)^۱ .
اگر از دو صورت دهرخرقان و دهجرقان که تصحیف ده (دیه) خرقان است و از صورت
دهالخرقان که صورت تقریباً عربی شده دهخرقان یا ده خرقان است صرف نظر کنیم، اختلاف میان
صورت‌های داخرقان که در اکثر متون مذکور آمده و دخراقان که در اصطخری چاپ مصر دیده می‌شود
یا دهخوارقان (دهخرقان) که صورت امروزی کلمه است از یکسو و اختلاف میان این صورتها با
صورتی که یاقوت آورده (دهخیرجان) از سوی دیگر نسبتاً عمیق و شاید برای بسیاری غیر قابل توجه به
نظر برسد. آنچه در این گفتار مورد نظر است نشان دادن رابطه میان این صورتها و بیان اشتقاق کلمه
است .

صورتی که قبل از تمویض نام این شهرک به آذر شهر متداول بود همانطوری که فوقاً به آن اشاره
شد دهخوارقان (یا اوامدوله) بود که بیشتر در نوشته‌ها دیده می‌شد. اما صورتی که بیشتر در تداول
فارسی زبانان به کار می‌رفت دهخرقان (بفتح خاء و راء) بود که مخفف دهخوارقان است. بنا بر این
می‌توان با قطعیت حکم کرد که این صورت ملفوظ لااقل از قرن ششم به بعد به کار می‌رفته و در متون
فارسی نظیر ترجمه مسالك و ممالك اصطخری و نزهة القلوب به کار رفته است و البته این در
صورتیست که صورت‌های ده الخرقان و دیر خرقان (= دیه خرقان) و دهجرقان (= دهخرقان)
متن عربی اصطخری را به حساب نیاوریم. اکنون باید رابطه میان صورت‌های داخرقان (به تشدید راء)
که در متون عربی در حدود العالم آمده و دخراقان (به تشدید راء) و دهخیرجان را با این صورت
ملفوظ و متداول روشن کنیم .

یاقوت « معجم البلدان » ذیل دهخیرجان تصریح می‌کند که بعضی ایرانیان این محل را
خرقان (در متن به خط : خرقان) می‌نامند و همو در المشترک دونا حیه دیگر را بنام خرقان یکی در
همدان و دیگری در ماوراء النهر نام می‌برد. مقدسی و قدامه نیز بطوری که دیدیم این صور را به کار
برده‌اند. بنابرین تردید نباید داشت که جزء اول دهخوارقان کلمه « ده » به معنی قریه است که با
«خوارقان» یا «خرقان» ترکیب شده. جزء اول داخرقان نیز چیزی جز کلمه ده نیست. این صورت
مخفف «ده» است که تلفظ و احتمالاً املائی است از کلمه «دیه» که «ه» در آن به «ا» بدل شده است .
تبدیل «ه» (یا مجهول) به «ا» در بعضی کلمات دیگر فارسی نیز دیده می‌شود^۲ . بعنوان شاهد
مثالهای زیر نقل می‌گردد:

جمشید - جمشاد (البکاء والتاریخ مقدسی، چاپ پاریس ، سوم ، ص ۱۴۵) ،

فرزان - فرزین (المصوب جو الیقینی، چاپ احمد محمد شاکر ، ص ۲۳۷) ،

اقلیم - اقلام (عجائب المخلوقات، تصحیح ستوده، ص ۲۷) ،

شبدیز - شبداز (شفاء الغلیل ، چاپ مصر ۱۳۷۱ / ۱۹۵۲ ، ص ۱۶۰) ،

1 — Barbier de Meynard, Dictionnaire géographique ... de la Perse ... ,
Paris 1861.

۲- از این مطلب در جای دیگر با تفصیل صحبت خواهد شد .

قیسداژ (= پیشداد) - فاش (= پیش) (طبری، چاپ لیدن، اول، ص ۱۷۱) ،
آرش - ایرش (طبری، اول، ص ۱۷۱) ،

ریشهر - راشهر (فتوح البلدان بلاذری، چاپ بیروت ۱۹۵۷، ص ۵۴۵) ،
داد - دید (ازمسدد دادن) (کشف الاسرار، چاپ دانشگاه، دوم، ص ۳۸۵) ،

قرمیسین (کرمانشاه) - قرماسین (اسطخری، چاپ لیدن، ص ۶-۱۹۵) ،
نیبذ - نیاز (رک، سبک‌شناسی بهار، اول، ص ۴۱۲) .

بنابراین داخرقان مرکب است از دا (= ده) و خرقان که خود مخفف خوارقان است و
تشدید راه در آن بی‌شک به دنبال تخفیف **q** بوجود آمده . نوشتن واو مدوله بصورت **dx** نیز در
بسیاری از کلمات و اسامای فارسی و ایرانی که در کتب عربی قرون دوم و سوم و چهارم و غیره و پیشی
متون فارسی نقل شده، بسیار متداول است (خش = خوش، خد = خود و غیره) و به نظر می‌رسد که
قبل از آنکه املاء «خو» برای این واج (سوت) مرسوم گردد، در قریب اولیة هجری حرف **dx**
برای آن به کار می‌رفته و این املاء منحصر به کتب عربی نبوده است. در المعجم (چاپ دانشگاه، ص
۳۴۴، ۳۴۸) و بسیاری از متون دیگر کلمه خورشید بصورت «خرشیده» آمده است.

کلمه خراسان در متون قدیم به دو صورت «خراسان» و «خورآسان» هر دو آمده و صورت
اول تا امروز منحصرأ به جای صورت دوم به کار می‌رود. همچنین است املاهای «خده» که بجای «خوداه»
به کار رفته و می‌رود و غیره. «دخراقان» نیز که فقط در چاپ مصر اسطخری آمده به نظر نگارنده باید
تصحیف داخرقان باشد^۱. بنابراین داخرقان همان دهخوارقان و دهخرقان است .

آنچه باقی می‌ماند دوخارقان و دهنخیرجان^۲ است. دوخارقان بنوشته جعفر سلطان القرائی
(روضات الجنات، اول، ص ۲۳ ح) مصطلح عوام است. متناظر از عوام در اینجا بی‌شک عوام
آذربایجان است نه عوام فارسی‌زبان، چه عوام فارسی‌زبان این نامها را دهخارقان تلفظ کرده و می‌کنند.
مینورسکی در حواشی حدود العالم (ص ۳۹۵) تصریح می‌کند که ترکهای آذربایجان این کلمه را
Tukharghan تلفظ می‌کنند .

دهنخیرجان به گفته یاقوت به معنی قریبه نغیرجان است و نام آن از نام خزانه‌دار کسری
گرفته شده است. مینورسکی این مطلب یاقوت را با علامت سؤال نقل کرده (رک . حدود العالم ،
ترجمه انگلیسی، لندن ۱۹۳۷، ص ۳۹۵) و عبدالملکی کارنگ (آثار باستانی آذربایجان، آثار و
ابنیة تاریخی شهرستان تبریز، جلد اول [تهران ۱۳۵۱]، ص ۴۷۰) این وجه تسمیه را
افسانه‌ای دانسته است.
نام نغیرجان یا نغارجان که با تاریخ ایران ساسانی آشنائی دارند ناشناخته

۱ - رک. احمد تقضی، «اطلاعاتی درباره لهجه پیشین اسفهان»، نامه مینوی، تهران
۱۳۵۰، ص ۸۹ .

۲ - همچنین «دخارقان» که در ترجمه فارسی سوزمینهای خلافت شرقی اسفنج، ص
۱۷۵ آمده و بعضی مؤلفین ایرانی از آن نقل کرده‌اند غلط چاپی است و در معن انگلیسی همین کتاب،
ص ۱۶۴ داخرقان آمده .

۳ - دهخوارجان بار بیه دومینا و ماخذ ندادار و نظاهراً تصحیف دهنغیرجان است .

نیست. وی یکی از سرداران ایران است که در جنگ قادسیه بعد از کشته شدن رستم فرخزاد، بدست زهر بن سلیم ازدی کشته شد. به گفته دینوری وی از نزدیکان خسرو پرویز بوده است (المخبر الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر، ۱۹۶۵، ص ۱۳۷) و طبق داستانی که همو نقل کرده، خسرو پرویز گنجی عظیم به زن او بخشیده بود و این گنج در خانواده وی باقی بود تا آنکه جنگ نهاوند واقع شد و شهر و نواحی آن به تصرف سپاهیان عرب درآمد. در آن هنگام فرزندان نَخارجان گنج را به دهی که از آن پدشان بود و به اسم او، «خوارجان» نامیده می شد و آتشکده ای در آن واقع بود بردند و کانون آتشکده را شکفتند و گنج را در زیر آن دفن کردند و سپس آتشکده را به صورت اول ساختند... از این داستان دونگنه مهم بدست می آید. نخست رابطه نَخارجان با خسرو پرویز و گنج بزرگی که وی به نَخارجان بخشیده بود. دیگر نامیده شدن دهی با اسم او بنام «خوارجان». مکمل این مطلب گفته فردوسی است که گنجدار خسرو پرویز را شخصی بنام پورنخواه (در چاپ بروخیم، نهم، ص ۲۷۹۸ بنقل تخواده) معرفی می کند که ظاهراً منظور از پورنخواه، نَخوارگان (نَخارجان) است.

بنابراین مطلبی که یاقوت نقل کرده چندان بی پایه به نظر نمی رسد، مخصوصاً وقتی که در نظر گرفته شود که نَخیرجان یاقوت همان نَخارجان دینوری است که طبق قانون مذکور در فوق، در آن **a** به **e** بدل شده است و تأیید این مطلب عبارت بلاذری است که نام نَخارجان در آن به صورت نَخیرجان آمده (در فتوح البلدان، چاپ بیروت ۱۹۵۷، ص ۳۶۶ و ۴۲۷ بتصحیف: نَخیرخان).

اما اینکه خوارجان دینوری همان (ده) خوارقان مورد نظر ما باشد مورد تردید است. از تقوای نوشته دینوری چنین برمی آید که خوارجان در منطقه نهاوند واقع بوده است و بلاذری محل گنج نَخیرجان را در قلعه (قلعه نهاوند) ذکر می کند (همان کتاب، ص ۳۶۶). سایر مآخذ نیز از وجود محلی به این نام در این ناحیه اطلاع می دهند. ابن خردادبه (ص ۱۲۵) از محلی بنام «خبارجان» در هفت فرسخی دینور نام می برد و قدامت بن جعفر (کتاب الخراج، ص ۲۱۲) همین محلا را «خورجان» می نامد و آن را در نه فرسخی دینور ذکر می کند. دیگر مآخذ حتی یاقوت از این خوارجان ذکری نکرده اند و محلی که ابن قتیبه بنام خرقان نام برده و گفته که ابتدا متعلق به همدان بوده و بعداً جزء قزوین شده (کتاب البلدان، ص ۲۳۹، نیز در یاقوت، ذیل خرقان که همین مطلب را تکرار کرده است) با خوارجان مورد بحث ما ارتباطی ندارد، چه این خرقان نام ناحیه ای بوده مشتمل بر قریباً متدد و امروز نیز از نواحی قزوین است و ۱۳۱ آبادی دارد (رگ. جغرافیای مفصل ایران مسعودکیهان، ج اول، سیاسی، ص ۴-۳۷۳؛ کتاب اسامی دهات کشور، جلد اول، انتشارات اداره آمار و سرشماری، فروردین ۱۳۲۹، ص ۱۳۴ و ۱۳۸-۱۳۸). علاوه بر آن خرقان در شرق و شمال شرقی همدان است در صورتی که دینور در غرب آن واقع است.

در این میان آنچه از نظر ما اهمیت دارد یکی بودن خوارقان (خرقان) و خوارجان (خبارجان، نَخیرجان) است که هر دو از اسم نَخارجان گرفته شده است. هر چند ممکن است نَخارجانی که نام این دو محل از اسم او گرفته شده همان نَخارجان خزاندار خسرو پرویز نباشد، بلکه یکی از خویشاوندان وی بوده باشد. این احتمال نیز هست که یاقوت خوارجان دینور را با ده خوارقان آذربایجان یا خرقان قزوین خلط کرده باشد و ده خوارقان را که شاید منسوب به نَخارجان دیگری بوده - محل های متعددی بنام خرقان در کتب جغرافیا ضبط است - بنقل به نَخارجان خسرو پرویز نسبت داده باشد.

نکته‌ای که باقی می‌ماند ارتباط میان کلمات خوارقان و خوارجان و نخرارجان است. کلمه نخرارجان در ارمنی بصورت **Nixorakan** و در متون یونانی بصورت‌های **Naxoragan** و **Naxoergan**^۱ و در چینی بصورت **ni - hu - kan**^۲ آمده است. این چهارصورت نشان می‌دهد که اصل کلمه باید **naxaragan** * و **naxeragan** * بوده باشد.^۳

در میان لغات ایرانی میانۀ طرفانی کلمه **nwxwyr** دیده می‌شود که تلفظ آن **nuxwēr** بوده است. از طرف دیگر کلمه نخرواره مذکور در شاهنامه و کلمه نخرار عربی (بکسر نون بمعنی امیر و سپه و شریف) که به قول نلدکه و هویشمان از کلمات ایرانی است^۴ وجود دوصورت مذکور را محقق می‌سازد. از این دوصورت، اولی که دارای مصوت **a** است مربوط به لهجه شمال غربی (پارتی) و دومی که مصوت **ē** دران به کار رفته متعلق به لهجه جنوب‌غربی (پهلوی ساسانی) است.^۵ صورت قدیمتر این دو کلمه باید **naxabar** * و **naxebar** * بوده باشد و از این نظر کاملاً شبیه است به کلمات دلاور و دلیر که این دومی از **dilewar** * گرفته شده (بنویست). جزء اول این ترکیب، کلمه **nax** است بمعنی اصل و آغاز و تقدم. بنابراین کلمات **naxar** و **naxer** با پسوند **ak** - و علامت نسبت **an** - (بنویست: علامت جمع!) ترکیب شده و به صورت **naxerakan** و **naxarakan** (یا: **gan** -) درآمده است.^۶ به اعتقاد بنویست این کلمه بیشتر یک لقب اشرافی بوده تا یک عنوان شغلی ولی یوستی آن را یک عنوان شغلی و نام خانوادگی دانسته است. صورت قرخی کلمه در زبان چینی - که بمعنی خزاندار و کتیجور پادشاهان ساسانی به کار رفته - همراه با نوشته باقوت و گفته فردوسی نقل یوستی را تأیید می‌کند.

در تاریخ ایران اشخاص متعددی به نام نخرارگان دیده می‌شوند و ظاهراً یکی از شاخهای خاندان سورن به این نام موسوم بوده است (مارکوارت). یکی از معروفترین این اشخاص حکمران ارمنستان در زمان خسرو پرویز است (هویشمان، ص ۵۷). بنابراین شکفت نیست اگر محل‌های متعددی در سرزمین ایران بنام این خانواده نامیده شده باشد. علاوه بر اماکن چندی که بنام خرقان

1 — Hübschmann, *Armenische Grammatik*, p. 57; Justi, *Iranisches Namenbuch*, p. 219.

2 — Laufer, *Sino - Iranica*, p. 532.

3 — E. Benveniste, «Titres iraniens en arméniens», *Revue des Etudes Arméniennes*, IX, 1 (1929) p. 6.

4 — Th. Noldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, p. 153.

نولدکه برای استعمال کلمه به سبب این هشام رجوع می‌دهد. این کلمه در شعر زیر از مدی بن

زید به کار رفته است.

بمد بنی تمی نخرواره
قد اطعانت بها مرار بها، سپهر، چاپ قاهره

۱۳۵۵ / ۱۹۳۶، ج ۱، ص ۷۰.

۵- این امر در مورد کلمات مذکور در ص ۴ صدق نمی‌کند.

۶- بنابراین اشتقاقی که یوستی (ص ۲۱۹) برای کلمه آورده و آن را با **naxwaritan** پهلوی - که در شکفت گیساییک و چار به معنی «تحریک کردن» آمده - مقایسه کرده، درست نیست.

و خوارجان و غیره در کتب ضبط است نام کوهی نیز بصورت **Koh i nihorakan** در ارمنستان و شمال آذربایجان در حدود ارس در نوشته‌های ارمنی ضبط است. (هوشمان ، ص ۵۷ ؛ مارکوارت ، ص ۲۴)^۱

طبق قانون تعریب کلمات فارسی و پهلوی که «گ» بعد از مصوت اکثرأ به «ج» و گاهی به «ق» بدل می‌شود (فالوذج - فالوذج ، جوزینج - جوزینق و غیره) ، نخواستگان باید به نخواستاران (نخواستاران ، نخواستاران) و نخواستاران بدل گردد . صورت نخواستاران برعکس نخواستاران ، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد ، در متون تاریخی و جغرافیایی اسلامی دیده نمی‌شود و تنها صورت موجود ، خوارقان یا خرقان با حذف هجای **na** - (یا - **ni**) می‌باشد . حذف این هجا از آغاز کلمه در بعضی کلمات دیگر فارسی نیز دیده می‌شود . فعل «نشستن» در متون فارسی به کرات بصورت «نشتن» آمده است^۲ و آنطوری که بعضی تصور کرده‌اند این صورت پایهای صورت «نشستن» در فارسی وجود نداشته است ، زیرا اولاً صورت «نشستن» در فارسی میانه و دیگر زبانهای ایرانی دیده نمی‌شود . ثانیاً پیشوند **ni** در زبانهای ایرانی میانه پیشوندی مرده بوده و بهیچ وجه نمی‌توانسته است مستقلاً با کلمات جدید ترکیب بشود . ثالثاً وجود «ش» در این کلمه نشان می‌دهد که قبل از آن پیشوند **ni** وجود داشته است (ریشه کلمه در زبانهای دوره باستانی - **had** است) . از قضا همین کلمه نخواستاران که در ارمنی به صورت **nixorakan** آمده یک بار در یکی از متون ارمنی بشکل **xorakan** ضبط شده که هوشمان (ص ۵۷) آنرا با توجه به **nixorakan** تصحیح کرده است . به علاوه نام بعضی اشخاص دیگر نیز بصورت خوردکان در متون ارمنی دیده می‌شود (رک . پوستی) . این امر نشان می‌دهد که این کلمه از همان زمانها تحول یافته و رفته رفته به صورت خوردکان در آمده بوده است ، بطوری که در اسماء امکنه تقریباً فقط صورت دوم وجود دارد و صورت اصلی دیده نمی‌شود .

در فارسی و سایر زبانهای ایرانی بعضی کلمات دیگر نیز با کلمه **nax** ساخته شده است که کلمات نخست و نخراز (بضم اول بمعنی بزی که پیشرو گله است) و نخری (بضم یا بفتح اول و سکون خاء بمعنی بچه اول) و نخز و نخزین^۳ (بمعنی نخست و نخستین) را می‌توان در اینجا نام برد . کلمه دیگر **naxadar** است به معنی سردار و حکمران که در ارمنی بشکل **naxarar** باقی مانده و در یونانی بصورت **nobodares** (آمیانوس مارکلیئوس) آمده است^۴ .

1 - Marquart, *Ērān-āhr*, p. 24.

۲ - برای شواهد «نشستن» رک . لیجیه بخارذائی احمد علی رجائی، ص ۹-۸۷ و لغت نامه دهخدا .

۳ - نخز و نخزین در برهان قاطع مصحح معین مصحف نخز و نخری دانسته شده اما هر ن نوشته کلمه **naxzin** به معنی نخستین در یوسف و زلیخای منسوب به فردوس (چاب آه ، ۳۵ ، ۳۸۰) آمده است (رک . اساسی فقه اللغة ایرانی ، اول ر ۳ ، ص ۱۸۷) . اما در مثال مورد بحث در لغت نامه دهخدا ذیل نخری (فرزند اول) آمده و در یکی از آنها «نخزیت» (باثوت مصدری) به کار رفته و ظاهراً همین کلمه است که در برهان بصورت نخزین تصحیف شده است .

۴ - درباره این کلمه رک . Henning, in *JRAS*, 1953, p. 135-6.

دمورد دیگر نیز که به نظر نگارنده از این ماده مشتق شده در اینجا قابل ذکر است. نخست موردی است که به عبارت ذی در تاریخ قم (ص ۶۵) دمورد اشتقاق نام «نواران»، دهی که تا به امروز موجود است، آمده؛ و نواران. چنین گویند که اول دبه از دبه‌های سراج که بنا نهادند این دبه بوده

است، از این جهت گفتند نواران، و ظاهراً باین توجیه باید جزء اول آن همان کلمه ^w **anxar** با حذف **x** بوده باشد.

مورد دیگر کلمه «نوار» در اصطلاح عامیانه «ننوار» است که ظاهراً از همین کلمه «نخوار» به معنی تازه و نو گرفته شده و در اصل واو عطفی میان (نو) و (نوار) به کار می‌رفته است.^۱

آخرین نکته‌ای که باید گفت مربوط به مصوت بعد از **n** در کلمه (نخوارگان) و (نخست) و سایر کلمات مشتق از (نخو) است. صورت ارمی کلمه اول نشان می‌دهد که این مصوت **i** است در صورتی که در پارسی این مصوت **u** است^۲ در کلمات **nwx** (ابتدا و آغاز) و **nwxz'd** (کسی که در آغاز زاده شده) و در واژه‌های (نخست) و (نخودار) و غیره همان طوری که اشتقاق آنها حکم می‌کند این مصوت **a** می‌باشد. تبدیل **a** به **u** در کلمات پارسی (**naxw**)، همانطوری که بنویست نیز متذکر شد، در نتیجه تأثیر **w** بعد از **x** بر روی مصوت قبل از آن (**a**) است. در نتیجه این تأثیر **a** به مصوت متجانس با **w** یعنی **u** بدل شده و سپس **w** بعد از **x** حذف شده است.

این نوع تبدیل در زبان شناسی به **epenthèse** موسوم است. در مواردی که **a** به **i** بدل شده، ظاهراً قیاس با پیشوند **ni-** در کلمات (نهادن) و (نشستن) و غیره علت این تبدیل بوده است. فتحه اول کلمه (نخست) نیز تحت تأثیر ضمه (خ) بدل به ضمه شده است.

۱- استاد مینوی معتقدند که «نوار» در این اصطلاح همان باریکه پارچه یا چرمی است که به عنوان تنگ اسب و خر به کار می‌رود و «ننوارشدن» در اصل در مورد خری به کار می‌رفته که نوارش را نو کرده‌اند و این کنایه از نو شدن پالان او بوده است. اما امروز معنی اصطلاح «ننوار» به هیچ وجه کوچک کننده و توهمین آمیز نیست. بیلاوه معلوم نیست چرا در این مورد کلمه «نوار» را به کار برده و خود کلمه «پالان» را استعمال نکرده‌اند. همان طوری که در متن گفته شد این اصطلاح هرگز از دو کلمه مترادف «نو» و «نوار» است. در زبان فارسی بسیاری از ترکیبات «شبه انتهای» مترادفاتی ساخته شده است که حرف اول آنها یکی است و با هم نوع تناسبی حرف (alliteration) دارند؛ تروتمیز، تروتنازه، پرویا، چاروچنه‌مال، جمع وجود، زبروژرنگ، دم و دستکاه و غیره. در مورد حذف واو نیز می‌توان مثال «خواربار» را نقل کرد که در دهالوی صریحاً با واو عطف به کار رفته است.

۲- درباره کلمات پارسی **rk**.

M. Boyce, *Manichaean Hymn Cycles in Parthian*, p. 192.

بنویست با اشتباه صورت‌های هم‌آهبا **w** را مربوط به لهجه جنوب غربی (فارسی میانه) دانسته است، **rk** همانجا، ص ۶.